

قسمت ۳

«چیستی دین»

یا

«بود کیش من مهر دلدارها...»

سلام. به سومین قسمت از مکث خوش اومدین. من امید هستم، عنوان این قسمت هست «چیستی دین» یا «بود کیش من مهر دلدارها...»

در قسمت‌های قبل گفتیم که بحث ما درباره رابطه «علم تجربی» با دینه. البته همونطوری که علم انواع و اقسام داره، دین هم انواع و اقسام داره و اونچه که بیشتر درباره‌اش بحث میشه، «دین توحیدی» هس، چرا که محل مناقشه غالباً «خدا» است، نه صرفاً به سری قواعد. حالا تو این قسمت، سعی می‌کنیم به اختصار مفهوم دین رو توضیح بدیم و یقیناً با این خلاصه‌سازی، خیلی از حرف‌ها گفته نمیشن. برای گفتن همین یه ذره حرف هم مجبوریم وارد قلمروی فلسفه بشیم؛ قلمرویی که کلی‌ترین نگاه رو به مسائل هستی داره.

فیلسوف‌ها اصطلاحی دارن به نام «وحدت» و میگن اگه چیزی وحدت حقیقی داشته باشه، می‌تونیم ماهیت اون چیز رو تعریف کنیم. مثلاً می‌گیم تعریف «جیوه» اینه که «جیوه فلز سیال است» و این سیال بودن، ماهیت جیوه رو نشون میده. یعنی جیوه خاصیتی داره که اونو از بقیه فلزها متمایز میکنه و از همین وجه تمایز استفاده می‌کنیم تا اونو تعریف کنیم. از طرف دیگه، بعضی چیزا وحدت حقیقی ندارن و در نتیجه ماهیت هم ندارن. بنابراین اگه بخوایم تعریفشون کنیم، نمیتونیم به ماهیت اون چیزا استناد کنیم و مجبوریم به روش دیگه‌ای مفهومش رو روشن کنیم. یا به اصطلاح، یه «تعریف مفهومی» براش ارائه بدیم و فرضاً با توصیف اجزای اون یا مشخص کردن هدفش، منظورمونو از اون چیز روشن کنیم. مثلاً به کلمه «غرب» در جمله «نباید به غرب وابسته باشیم» دقت کنید. «غرب» تو این جمله ماهیت نداره و اگه می‌خوایم «مفهومشو» بفهمیم، باید اونو بر اساس «علم» یا «سیاست» یا «فرهنگ» جامعه «غربی» تعریف کنیم.

حالا اینکه دقیقاً چه چیزایی وحدت حقیقی دارن یا ندارن، و اصلاً تعریف وحدت چیه، الآن برای ما مهم نیست. فعلاً همین قدر برای ما کافیه که بدونیم اگه کمی فکر کنیم، می‌بینیم «دین» هم چیزیه که چندان وحدت حقیقی‌ای نداره! به عبارتی، ما مجبوریم دین رو با توجه به وابستگی‌اش بشناسیم؛ وابستگی‌ای مثل قوانین شرعی، یا دستورهای اخلاقی، یا هدف دین و نظایر اینها. به علاوه، تعریف دین با تعریف «ایمان» یا «دینداری» فرق می‌کنه. پس حواسمون باشه که این مفاهیم رو با هم اشتباه نگیریم و در تعریف دین نگیم: «دین همون چیزیه که دیندارها دارن!»

ضمناً همون طوری که بارها گفتیم، تعریف دین یکتا نیست و به دلایل مختلفی صدها تعریف براش مطرح شده. یکی از مهم‌ترین دلیل‌ها رو همین الآن گفتیم: یعنی قاطی شدن مفهوم «دین» با مفاهیمی مثل «دینداری». دومیش هم جزئی‌نگریه. یعنی بگیم دین چیزیه که تنها به فلان بخش از زندگی انسان مربوطه. به علاوه، میتونیم پیش‌فرض‌های اندیشمندان رو هم در نحوه تعریف دین مؤثر بدونیم. مثلاً متفکری که انسان رو محور همه چیز میدونه، تعریفی از دین ارائه میده که با تعریف متفکر علم‌گرا متفاوته. ضمن اینکه دین چیزی نیست که بشه اونو به طریقی «حس کرد» و در نتیجه تعریف کردنش با سختی‌های زیادی همراه میشه. حتی اگه لابلائی کتابهای مقدس دینی هم بگردیم، انواع و اقسام تعریف‌ها رو می‌بینیم. مثلاً قرآن، دین رو به معنای اطاعت و بندگی به کار برده، به معنای شریعت به کار برده، به معنای عقیده هم به کار برده. یا اگه به اسم این قسمت از مکث (بود کیش من مهر دلدارها) دقت کنید، نوعی تعبیر عاشقانه و عارفانه از دین می‌بینید. از طرفی، اگه به سراغ بعضی متفکران غربی

بریم، همچین چیزایی می‌شنویم: «دین قراردادی الهی است که خردمندان را به سوی گفته‌های پیامبر فرامی‌خواند» یا «دین دستگاهی از باورها و آداب است که با مقدساتی که مردم را به صورت گروه‌های اجتماعی پیوند داده، رابطه دارد» یا به تعریف دیگه میگه «دین وسیله‌ای برای توضیح راز جهان و تبیین پدیده‌های دینی بر اساس حالات روانی و لغزش‌های فکری و تحولات اجتماعی است». تعریفی هم که بین برخی از متفکران مسلمان رایجه، اینجوریه: «دین مجموعه عقاید، جهان‌بینی، اخلاق و قوانین و مقرراتیست که برای پرورش انسان‌ها و اداره فرد و اجتماع از طریق وحی در اختیار بشر قرار گرفته.»

ما این تعریف رو ملاک بحثمون قرار میدیم. البته ادعا نمی‌کنیم این تعریف بهترین تعریف ممکنه، ولی اگه نظام علی رو به رسمیت بشناسیم و دین رو به عنوان مجموعه‌ای معرفی کنیم که از این نظام پیروی میکنه، در این صورت به به یک تعریف نسبتاً جامع میرسیم. اما نظام علی چیه؟ طبق نظر ارسطو - و همینطور بسیاری از فیلسوفان بعد از او - در نظامی که قاعده علیت بر اون حاکم باشه، چهار نوع علت رو میتونیم در نظر بگیریم. یکی اون علتیه که معلول ازش به وجود میاد و به همین خاطر بهش میگن «علت فاعلی». دوم علتیه که باید در ماده باشه تا ماده بتونه چیزای جدیدی از «فاعل» بگیره. به این توانایی یا قابلیت اصطلاحاً میگن «علت مادی» یا «علت قابلی». از طرف دیگه، خود اون چیزی که در ماده پدید میاد، به «علت صوری» معروفه؛ و به انگیزه و هدف فاعل برای انجام کار هم میگن «علت غایی».

خب بذارید یه بار دیگه تعریفمونو مرور کنیم:

«دین مجموعه عقاید، جهان‌بینی، اخلاق و قوانین و مقرراتیست که برای پرورش انسان‌ها و اداره فرد و اجتماع از طریق وحی در اختیار بشر قرار گرفته.»

در این تعریف، علت فاعلی دین، خداس؛ علت مادیش انسانه؛ علت صوریش مجموعه‌ای از مقرراته؛ و علت غایی اون هم بهبودی زندگی فردی و اجتماعی بشره. البته چندتا نکته ظریف هم هست که به‌صراحت تو این تعریف نیومده، ولی به کمک عقل یا با استفاده از منابع دیگه میشه اونا رو فهمید. مثلاً اگه انسان مختار یا عاقل نباشه، چندان استفاده‌ای از قوانین و مقررات نمیتونه بره و حداکثر شبیه ماشین میشه. یا اگه به قرآن رجوع کنیم که مسلمونا معتقدن کلام خداس، می‌بینیم «بهبود زندگی» که تو تعریف ما بود، به معنای «برقراری عدل» و «نورانی شدن انسان و حیات انسانی».

پس تعریف دین رو با این نکات ضمنی همراه می‌کنیم تا تصور کامل‌تری از دین داشته باشیم.

این وسط، به نظر می‌رسه وقتی از امیال فردی یا ویژگی‌های روان‌شناختی خودمون پیروی می‌کنیم و به جای اثبات گزاره‌ها به دنبال اینیم که مثلاً اون گزاره حالمونو خوب کنه، یا پولی بهمون برسونه، در این صورت احتمال اینکه از دین فاصله بگیریم، خیلی خیلی زیاد میشه. در واقع، اون چیزی که در دین مهمه، استدلال و رسیدن به یقینه. همچنان که اسلام تأکید داره «اصول» دین رو باید از طریق عقل و استدلال پذیرفت و اگه لابه‌لای قرآن بگردید، می‌بینید هر جا مطلبی اعتقادی بیان شده، حتماً استدلالی هم باهاش اومده.

در قسمت بعد، از این نکته مهم که چکیده این قسمته، استفاده می‌کنیم و گریزی به بحث علم می‌زنیم تا بالاخره بینیم رابطه علم و دین چطوره.